

خواهران و برادران عزیز ،

متن خطبه این یکشنبه ما را به سال 627 قبل از میلاد سوق می دهد. حدود 100 سال قبل ، پادشاهی شمالی اسرائیل توسط آشوریان فتح شده بود. پادشاهی جنوبی یهودا نیز به یک کشور پرشور آشور تبدیل شده بود ، اما حداقل فرزندان داوود هنوز هم بر اورشلیم حاکم بودند. قدرت آشور در دهه ۲۰ قرن ششم رو به زوال است ، در حالی که قدرت بابل به آرامی در حال افزایش است.

در این شرایط سیاسی ، ارمیا ، جوانی از یک خانواده کشیش ، به عنوان پیامبر خوانده می شود. او در فصل اول کتاب خود آنچه را که در آن زمان تجربه کرده بود شرح می دهد.

روخوانی ارمیا باب ۱ آیات ۴ تا ۱۰

۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۵ قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تورا شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم توراتقدیس نمودم و تو را نبی امت ها قرار دادم. ۶ پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمیدانم چونکه طفل هستم.» ۷ اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هرجایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود. ۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» ۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. ۱۰ بدان که تو را امروز بر امت ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.

خدا به ارمیا می گوید: قبل از اینکه تو را در رحم آماده کنم، تو را می شناختم. من تو رو از هم جدا کردم و قبل از این که تو از مادرت به دنیا بیای تو را به ملتی یا جماعتی تبدیل کردم. خدا برای ارمیا یک مأموریت ، وظیفه دارد: او یک پیامبر است ، یعنی کلام خدا را پخش کرده و نشردهد. من در اینجا دو نکته را می بینم که شایان ذکر است: از یک طرف ، که ارمیا باید کلام خدا را نه تنها برای مردم خود ، بلکه برای سایر اقوام نیز اعلام کند. حتی اگر خدا قوم خود را اسرائیل برگزیده باشد ، دیگر اقوام را از دست نمی دهد ، بلکه آنها را به تاریخ قوم خود می برد.

نکته دیگر که من قابل توجه می دانم این است که خداوند ارمیا را برای این کار و وظیفه بسیار طولانی در نظر گرفته است ، یعنی قبل از شروع زندگی خاکی خود ، بلکه حتی قبل از تصور او. و من معتقدم که این چیزی است که از آن زمان به بعد واقعاً تغییر نکرده است ، از آنجا که ارمیا به عنوان پیامبر خوانده شد: من معتقدم که خدا ما را بیهوده به نمی فرستد ، بلکه او ما را

به همه به زمین می فرستد. هر یک از ما حداقل یک وظیفه زندگی داریم که قرار است در اینجا انجام دهیم.

حتماً ، ما همیشه این را به طور واضح و روشن دریافت نمی‌کنیم . اما یقین داریم که دیر یا زود به آنجا خواهد رسید . گاهی ، وقتی خوش‌شانس هستیم که با کاری که برای یک زندگی می‌کنیم ، همزمان باشد. این برای هیچ چیز دیگری نبود که لوتر مفهوم این حرفه را ابداع و عوض کرد ، که عملاً این حرفه را به خودی خود حمل می‌کرد. اما همیشه اینطور نیست. بعضی اوقات افراد مدتها قبل از اینکه بدانند مشغول کار در حرفه خود هستند: در واقع این خواستگاری من نیست ، در واقع من باید کاری کاملاً متفاوت انجام دهم. و بعد سوال این است : آیا می‌توانم دوباره شروع کنم ، امنیت شغلی ام را ترک کنم و کاری را که احساس میکنم برای من درست و صحیح است انجام دهم؟ یا می‌ترسم که نتوانم این کار را درست انجام دهم؟ یا به اندازه کافی خوب نیستم که بخواهم شروع کنم؟

ارمیا احساس کرد خیلی پیر نیست بلکه خیلی جوان بود. او به خدا پاسخ داد: "من در موعظه خوب نیستم!" ارمیا آن را نمی‌گوید ، اما من به معنای واقعی کلمه می‌توانم او را بشنوم که فکر می‌کند: بگذار خدا به دنبال شخص دیگری باشد. کسی که بتواند این کار را بهتر از من انجام دهد. کسی پیرتر و ترجیحاً محترم‌تر است که مردم به آن گوش دهند. چه کسی به کسی گوش می‌دهد که هنوز به اندازه من جوان باشد.

اما خدا این اعتراض را رد کرد: نگوئید: "من خیلی جوان هستم!" و شما خوشحال هستید که آنچه را خدا برای شما می‌گفت را در نظر بگیرید: نگوئید: من خیلی پیر هستم! نگو: نمی‌توانم! نگو: شخص دیگری می‌تواند خیلی بهتر از من این کار را انجام دهد! نگو: من برای آن وقت ندارم! نگوئید: من برای آن هیچ نیرویی ندارم! نگوئید: من برای آن شجاعت ندارم.

خدا مجدداً وظیفه خود را برای ارمیا تأیید کرد: تو باید به آنجا بروی که من تو را فرستاده‌ام و هر آنچه را به تو دستور می‌دهم موعظه می‌کنم. ولی تو فرد مناسب برای این کار هستی حتی اگر فکر نمی‌کنی می‌توانی در حال حاضر آن را انجام دهی: نیازی به ترس نیست ، زیرا من ، خدا ، با شما هستم و شما را نجات خواهم داد. خدا وظیفه‌ای به ارمیا می‌دهد ، به او اعتماد دارد که کاری را که انتظار دارد انجام می‌دهد ، اما همچنین به او قول می‌دهد که او را با این کار تنها نگذارد. علاوه بر این ، خداوند او را به مهارت‌ها و استعدادهایی که ارمیا برای انجام کار خود نیاز دارد ، مجهز می‌کند. یا شاید باید بگویم: او این کار و وظیفه را مدتها پیش به او داد ، یعنی وقتی او را در رحم آفرید و او را برای این کار ویژه تعیین کرد. علاوه بر این ، خداوند در این راه نشانه‌هایی به ارمیا می‌دهد: خداوند دست خود را بر روی دهان ارمیا می‌گذارد به عنوان علامتی که می‌خواهد سخنان خود را در دهان پیامبر بگذارد.

سپس ، ممکن است کسی فکر کند ، که همه چیز باید بسیار ساده باشد. اگر خدا کار زندگی من را به من نشان می دهد ، مرا به هر آنچه که نیاز دارم مجهز می کند و سپس قول می دهد که در کنار من باشد ، پس بقیه باید بازی کودک باشد ، درست است؟ چه اتفاقی در آنجا می افتد .

اکنون می خواهم به شما بگویم: پس هیچ چیز در واقع نمی تواند پیش برود ، پس همه چیز خوب خواهد بود! و غالباً اینگونه نیز اتفاق می افتد که وقتی وظیفه ای را که خدا برای شما در نظر گرفته است احساس راحتی و خوبی و احساس درست می کنید و اغلب اما نه همیشه برای تحقق آن راهی را تعیین کرده است. ما از ارمیا نبی می دانیم که او غالباً از پیامبری خود رنج می برد.

بنگر خداوند به او می گوید ، من این روز شما را بر قومها و پادشاهی ها قرار داده ام تا از جا بکنی و خراب کنی ، نابود و هلاک شوی و بکاری و بسازی و کاشت کنی. خدا به ندرت پیامبران خود را می فرستد وقتی همه چیز خوب است. وقتی همه چیز همانطور که باید پیش برود می رود. به عنوان یک قاعده ، او پیامبران خود را با پیام های ناراحت کننده برای کسانی که مسئولیت آن را بر عهده دارند می فرستد ، به آنها نشان از توقف نشان می دهد ، از جا کردن آنچه پوسیده است ، از ریشه کردن آنچه اشتباه است ، نابود کردن آنچه زندگی را خراب می کند و برای از بین بردن خراب کردن چیز بدی است. تنها پس از آن است که او می تواند باز هم با امید بسازد و گیاه و چیزهای خوب رشد کند . اما این پیامها دوست ندارند شنیده شوند و بنابراین دوست ندارند باور شوند . به خصوص وقتی که دیگر پیامبران با چیزهای خیلی بهتر برای گفتن وجود دارند . این کمترین چیزی است که ارمیا باید تحمل کند . در زادگاهش مردم سعی می کنند او را بکشند و سعی می کنند او را مرتب به قتل تهدید کنند. ارمیا احساس می کند که کل کشور با او مخالف است و حتی آرزو می کند که کاش به دنیا نیامده بود. او سعی می کند از خدا و وظیفه خود فاصله بگیرد و به سادگی به جای ادامه گفتن کلام خدا سکوت کند ، اما این هم نتیجه ای ندارد. ارمیا می گوید ، چون در قلب و استخوان های او آتش وجود دارد تا نتواند آن را بگیرد. او می گوید: "من تقریباً از دنیا می رفتم" (ارمیا ۲۰-۹). اثر زندگی به عنوان اثر زندگی خوانده می شود زیرا شما با زندگی خود مسئولیت آن را بر عهده دارید ، و همینطور پس از پذیرفتن آن ، شخصی یک بار گفت و این دقیقاً همان چیزی است که ارمیا تجربه می کند. در پایان ، آنچه او پیش بینی می کرد ، محقق می شود: بیت المقدس و معبد نابود می شوند و خود ارمیا به مصر کشیده می شود.

احتمالاً دقیقاً رضایتی که پیامبر خواسته است نیست. گویی رنج او بخشی از بیانیه اوست. همانطور که ارمیا از کار خود رنج می برد ، خدا نیز از آنچه مردمش انجام می دهد رنج می برد. و من یقین دارم که خدا در این همه با پیامبر خود بود ، با او رنج برد و او را رها نکرد. آن را به حد خود رسانده است و گاه فراتر از آن ، اما به آن نیز اجازه داده است که فراتر از خود رشد کند.

بعضی اوقات خداوند درد و رنج را از ما دریغ نمی کند ، حتی اگر همه کارها را درست انجام دهیم ، در راههای او قدم برداریم و کارهایی را که به ما کرده است انجام دهیم. شاید بعداً باعث تسلای خاطر ما بشود که به ارمیا فکر کنیم و اعتماد کنیم ، که خداوند همه چیزهایی را که در این زندگی لازم داریم را حتی از زمانی که در رحم بودیم برای ما فراهم آورده است از ما انتظار دارد که با آنها رشد کنیم.

آمین